



فهرست مضامین در کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب یک خاتمه است

باب اول در ساسی الهی که در سطر بر عبارت و مضامین مختلفه بکار آید

پایان مشتمل بر اقسام لغات مختلفه مع الفاظ و معانی متجانسه بر لغت و در آن سی و چهار فصل است

فصل ۱	در ساسی کونین	فصل ۱	در تشریح ساسی متعلقات عالم
فصل ۲	در ساسی اشیا بیکه عبارت تعلیق	فصل ۲	در ساسی جهات یعنی اطراف
فصل ۳	در ساسی تمامی اوقات	فصل ۳	در ساسی ایام و مناسک
فصل ۴	در ساسی شهور و قمری که از راه عربی میگویند	فصل ۴	در ساسی شهور و قمری که از راه فارسی میگویند
فصل ۵	در ساسی شین و متعلقات آنها	فصل ۵	در ساسی موسمه های مختلفه
فصل ۶	در ساسی اقسام خلقت عالم	فصل ۶	در ساسی خلقت سماوی
فصل ۷	در ساسی اعداد و درج	فصل ۷	در ساسی خلقت هوایی و بطوری
فصل ۸	در ساسی جانوران آب	فصل ۸	در ساسی اجزاء و اعضای انسان حیوان
فصل ۹	در ساسی اشیا که از اجزای عالم است	فصل ۹	در ساسی اشیا که از اجزای عالم است
فصل ۱۰	در ساسی فاعلی و مفعول و غیره	فصل ۱۰	در ساسی فاعلی و مفعول و غیره
فصل ۱۱	در ساسی اقربا	فصل ۱۱	در ساسی اقربا
فصل ۱۲	در ساسی آرایه های شاعرانه و غیره	فصل ۱۲	در ساسی آرایه های شاعرانه و غیره
فصل ۱۳	در ساسی طعام و غیره و شایسته خوردن	فصل ۱۳	در ساسی طعام و غیره و شایسته خوردن
فصل ۱۴	در ساسی اشیا که بکار آید	فصل ۱۴	در ساسی اشیا که بکار آید
فصل ۱۵	در ساسی بعضی روز و مره که مقرر است	فصل ۱۵	در ساسی بعضی روز و مره که مقرر است
فصل ۱۶	در ساسی گلشن و خندان و شجره و غیره	فصل ۱۶	در ساسی گلشن و خندان و شجره و غیره
فصل ۱۷	در ساسی خلقت آسمانی	فصل ۱۷	در ساسی خلقت آسمانی

باب اول بیان تواریخ علم و فن و بیان معاد و قدر و سی و ترکیب اشتقاق معنی از معاد و گردان و احزان

باب الف مشتمل بر چهل مصدر	۲۲
باب الباء الفارسیه مشتمل بر بیست و دو مصدر	۲۳
باب الجیم الفارسی مشتمل بر بیست و شش مصدر	۲۴
باب الحاء الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۲۵
باب الراء الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۲۶
باب السین الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۲۷
باب الطاء الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۲۸
باب الكاف الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۲۹
باب اللام الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۰
باب الذال الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۱
باب الزاء الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۲
باب الشین الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۳
باب الضمیمه الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۴
باب الیاء الفارسیه مشتمل بر بیست و یک مصدر	۳۵

باب الف فارسی مشتمل بر بیست و یک مصدر

فصل در ترکیب عدم ارسال خطوط و جود	۳۶
فصل در طریقی تحریر مبارکیاد و هر نوید	۳۷
فصل در رقعات شرقیه و طلبه ای و مختلفه و رسید اجناس و دیگر مطالب متفرقه	۳۸

فصل در تفاوت تقریر بر قسم

ختم کتاب دستور العمل و دیوانی که منشأ از تصدیق است و اینها لازم است که بازنویس شوند

ما کو چہ برزین طریق سبیل جادہ طرق منج شلای سیکہ راہ سیکہ شالک

۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

بالضمانین کہ مجد و معین باشند از زمین و ملک

فتح اخبار

اور اقباب کا
بیکٹنا اور ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سید احمد رضا

کونین اور
بچہ کی جان بچا

میں ارمائی
گھر میں

44-38861-1000

والله اعلم

فضل بمقتضى درهما و ششدر قمری ماه شهر محرم ۱۲۲۲ بمحررم صفر المظفر ربيع الاول ۱۲۲۳

انجام دہی للہاوی مجاہدی الآخرہ جب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال

المکرم و لیقند ریجہ فصل ششم در اسمای شهر سی فروردی اردی بهشت خرواد

پیر مراد شہر لویہ ہریانہ اور دی جمن اسفند درند فصل تھم و سہا کی سنین و مدت و

عوضه سیال اسنان و لیسالی سال اینده بدت بد اقم دو اقم دایم دایم علی الدوام همیشه

پیشتر محمد اسمعوار و جاوید عرضه حال جاوایا الفعل اکنون ایدون هنوز خدیدون

حادث ابدع اختراع حدیث ازل ابد و ربهار خستہ محشر و پھر اقیامت بلا کد نشسته

اینده فصل دوم در نهامی موسمه صیف که تا بهستان میسر نشینا زمستان برسات پرل

بہارِ مہرگان فصل یازدہم در اساسی خلقت عالم کہ آن چند وجہ است سالی موائی

ارضی التشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی بر سبک گشته است جمادات و نباتات و حیوانات

و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست و هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری بآن نام نهاده اند این قسم است

بقلم می آید که بفهمستندی و فضول آن بیاورش آید فصل و از و هم در سما خلیقیت سمائی

[illegible]

عہ نور و دل و بطور خوشتر گفتن

[illegible]

نوازش تقید دوستی محبت مودت اتحاد و داد و دلاخیت و فایده اخلاق

اعتقاد اعتما و خشم غضب خوف بر اس ترس بیم عبرت پاک یقین اعتبار گمان ملال

آرزوگی کلیف اندوه هم غم غرور نخوت تکبر خود بینی خود پرستی سرکشی استکبار برتری

بعوت شیخی حق ابلهی عجز انحاج لجاجت نهاجت قول عهد پیمان قرار اقرار کار

حذر عتبه ارسایم پیغام سوال جواب روش نام تحسین آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت

منقلبیت پند اندرز نصیحت وعظ نصائح اغوا فسون جاد و سحر کد کید تزیین و تزیین علاج

صواب دید آسان سهل دشوار مشکل محال محبت تعجیل توقف اجمال تعلل تهاون تغافل

دیر تاخیر درنگ شکایت زو و مشتاق تاکی تقید قدغن فایده سود سود نفع منافع زیاده

خسارت ضرر حاصل محصول خراج آمدنی دخل جزیه نفیما غنیمت خزینه درویره ذخیره گنج

انبار خرمس بسیار بخت بضاحت سامان کرایه گروین نقد نسیه قرض سودی

قرض حسنه مصا و رقا و ان جرمانه نرخ قیمت تخمینه نمونه وزن موازنه گران گران

ارزان سیرین همواران فرق تفاوت فاصله دور و نزدیک عنقریب بر و هیل منگ

کود اچنی ملک سکه گزاد کرد ۱۲۱۱ کسی کام من مشغول نما او برهانه ۱۲۱۱ زمین کام حصول او رجوعی

است غنیمت گزاد کرد ۱۲۱۱ کسی کام من مشغول نما او برهانه ۱۲۱۱ زمین کام حصول او رجوعی

دری و در هر روز تشریح و تفسیر ۱۴۱۱

افسانه حکایت جنگ جمل حرب حاربت دار گیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتله

دای

شکر دکانی

نار و عریده خرشته نیرب شکست فراصل انفصال آرزوم شتی فصل نوز و هم

پاک

ورق را دوشمار یک و دو سه چهار پنج شش هفت هشت نه ده یازده و دوازده

سی و نه چهارده یازده شانزده هفده و هیجده نوزده بیست و یک بیست و دو

بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت بیست و هشت بیست و نه

سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت سی و هشت

سی و نه سی و ده سی و یازده سی و دوازده سی و سیزده سی و چهارده سی و پانزده

سی و شانزده سی و هجده سی و نوزده سی و بیست سی و بیست و یک سی و بیست و دو

سی و بیست و سه سی و بیست و چهار سی و بیست و پنج سی و بیست و شش سی و بیست و هفت

سی و بیست و نه سی و بیست و ده سی و بیست و یازده سی و بیست و دوازده سی و بیست و سیزده

سی و بیست و چهارده سی و بیست و پانزده سی و بیست و شانزده سی و بیست و هجده

سی و بیست و نوزده سی و بیست و بیست سی و بیست و بیست و یک سی و بیست و بیست و دو

نار و عریده خرشته نیرب شکست فراصل انفصال آرزوم شتی فصل نوز و هم

بدین از زیور و غیره سیرا تو تیا و دوده غازه ملکین خزان یور پیرا حلیه منی گوشواره
 مرسله یاره باز و بند انگشتری خاتم فص خلخال سبک رنگه له جاجره ساهمی پوشاک
 و غیره کسوت پوشش لباس شریف خلعت جابیه دستار تشریح عمامه تلج و سپهر
 افسیر کلاه خرقة قبا و لوق گول گریبان حبیب استین و من کمر بند از ار بند زمار چادر

[illegible]

اور صاحبِ معظمتی نے کہا ہے کہ مکرور سے معنی ۱۲

طعام و غیره طعام نان شیرین خجرات و غیره قیاق ضرور مالیه چنگاله لقمه نبات
 (کتاب ۱۵) (کتاب ۱۶) (کتاب ۱۷) (کتاب ۱۸) (کتاب ۱۹) (کتاب ۲۰) (کتاب ۲۱) (کتاب ۲۲) (کتاب ۲۳) (کتاب ۲۴)

شکر تری شکر سفید شکر خرقه سیاه روغن زرد روغن سیاه روغن تلخ تنکین شیرین
لال ۱۲ گند ۱۱ لکی ۱۰ بون ۹ کدو ۸ اسفند ۷ سداب ۶ شنبلیله ۵

زینش شورش نجین شهر عدل جاشنی دار خاکیم **فصل سبت و ششم** در اساطیر تحریر
 کلاه کپاری بهندی کلاه کپاری کلاه کپاری کلاه کپاری کلاه کپاری کلاه کپاری کلاه کپاری کلاه کپاری

روح قلم خامه ملکات کا غنہ قلم طاس مد اور سیاهی شنگرف کار و قلمی اش کر که

خایسک و فرس سوزن و جعبه تیشیه کشندان شانده ایه زنده چرا کسی خرج سیخه متفرض نکرده

چشم از آن نشیند و شد ۱۲
پس مل خمار طنبیک فصل السیف بمقام در سبک متفرقات طناب زدن عروه جیل

سازم خرافه مصداق قتل شمرده شد کلمه تقالید بفتح قاف غاره غزاله یوزن آسیا

[illegible]

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

جبال حرم ارجیلاب جاربوب پاچا دیسی پاجاپ خراجی چھه سیران پیسارین کوه دوتون و
بانی کان شکره جهادو اولجا علی بنواکرتوی غزنوو بلداو

کسی " کس " دوش گردن " علی بخرا " حیدر " کوہن " یکتے "

طیایں جہنم قوس جلا خیل علم افشان باو یا سوچا موحن فصل سبب ہم در سما

[illegible]

روغن بادام اجمود ناخواه خا خشک عمل انگبین شستنی جزیل و اکاسنی
 غلبه کوبان خردل اصل السوس نفع از رب السوس گشتن بخیانه انار وانه
 بلبله سیاه کلتی بلبله سیاه شکر شکر می آله زنجبیل سگستان پستان بختن قلوب سفید عنب
 تخم خیارین گل سرخ ستای کمی طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل می و هم
 بعض شیا می ضرور زمینی گل خاک غبار گرد و کلخ خشت کوه سنگ حجرا بر شیا بلبله
 یا قوت لعل زمره نقره سیم قصبه روغن اشرفی و دست طلار زیره سیاه سیلغ مرادی
 تنگه قلوب حصاة سنگ زیره خرمبر فصل می و هم سکه خلقت آتش بار و غن
 و دو شاره شیر زبانه زکال انگشت خاکستر سمنه خن بر می فصل می چهار و سیاه
 خلقت ای و آلات که از قلع ارباب بار بار ان بایس بطریق ابر حباب برق بجزر و سیم
 عیان گرداب رطبه جوی رود و تالاب رطبه ساحل کناره چاه جوی حوض بر که نه کوثر بار
 جزیره شبنم ریت قطره سیلاب و ولات سنگر که زاله صد فک گل لای و سل خلای و حله سیاه
 بیشیره خرمبره مردارید و ریلو لالا لالی گوشتی سفید فکاب با سیم و بیان نیز

روغن بادام اجمود ناخواه خا خشک عمل انگبین شستنی جزیل و اکاسنی
 غلبه کوبان خردل اصل السوس نفع از رب السوس گشتن بخیانه انار وانه
 بلبله سیاه کلتی بلبله سیاه شکر شکر می آله زنجبیل سگستان پستان بختن قلوب سفید عنب
 تخم خیارین گل سرخ ستای کمی طباشیر زیره سفید زیره سیاه فصل می و هم
 بعض شیا می ضرور زمینی گل خاک غبار گرد و کلخ خشت کوه سنگ حجرا بر شیا بلبله
 یا قوت لعل زمره نقره سیم قصبه روغن اشرفی و دست طلار زیره سیاه سیلغ مرادی
 تنگه قلوب حصاة سنگ زیره خرمبر فصل می و هم سکه خلقت آتش بار و غن
 و دو شاره شیر زبانه زکال انگشت خاکستر سمنه خن بر می فصل می چهار و سیاه
 خلقت ای و آلات که از قلع ارباب بار بار ان بایس بطریق ابر حباب برق بجزر و سیم
 عیان گرداب رطبه جوی رود و تالاب رطبه ساحل کناره چاه جوی حوض بر که نه کوثر بار
 جزیره شبنم ریت قطره سیلاب و ولات سنگر که زاله صد فک گل لای و سل خلای و حله سیاه
 بیشیره خرمبره مردارید و ریلو لالا لالی گوشتی سفید فکاب با سیم و بیان نیز

سنگ قوی
 با قلم و در این روز
 موی
 کوی

[illegible]

و بندگی و پیشانی عبودیت را فلکندگی بخاک عجز و نكساری سوده بذر زده اقبال شمع جلال میرساند
القاب شاکر و نقش طراز و صیقله سعادت مند می حرف پردازد بجزیه سخت بلند می ستوده خصال
 انصال منظر نظائر تفصیلات او تعالی نژاد و رعایت کبر باید امیر مکریم امیر بزرگیم میرستان بوده کاه و
 و ادب دارین باشند بعد از عید و فیه بطالع مطاکب محمد گزاین **القاب** معشوق رنگ بهار
 گلزار شکب مرغزار فرخنده باغبانهای روز افزون مقرون بشند بعد از آه و ناله و در دل شیدا
 بطلب میر و از ایضا گلستان محبوبی سر و بستان مطلوبی رنگ بوی چمن رنگین ادائی آبر و می چمن
 و در باغی جان نژاد عاشقان و سرافراز معشوقان پشند بعد از آه و ناله و در دل شیدا و صدق کیشی
 بطلب سبکراید ایضا محبوب حقیقت قلوب غمزه گزار سرور و یاسمین عذار و گس چشم چمن جسم سبیل لب
 طوطی متعال شکس خال لیلی و شیرین روزگار و ولد اشتاقان زار و هم بخش عاشقان و الی فکر و ناله
 غمگسار راحت روان نو عیان پیوسته از بلایت زمان با هر حضرت سبحان بوده بتالیف و طبع
 مشتاقان صدقیت اسلوب پرده بسته باشند به شرح سوز آتش افروز و اطلال طلمع امواج مهاجرت و تر اهر
 افواج منقبت زورق بوشن و هو این محبوب صدق اساس غرق ساخته خود را بنیاد و ان پشند
 مراد مید **القاب** عاشق صبح صادق روز صادق و شفق شام و فقی آواز و گرفتار انیس شها
 تار واره علاوت یاب کلفت الف پشند بعد از حرف طرازی صفات آن سر اید الی ان پشند
 پروانگی جوان خود میگراید ایضا و الی فکر است نژاد و یاد و کار مجنون و فرما و از جنبه همیشه با و
 و شوق پشند بعد از ولدی و جان آفرای روی خامه رقم برایتجرب ریاست ایضا عاشق مشتاق
 طالب صال خدمت خصال مجنون و دران فرما و زبان گرم و با و فیه محبت ره نور و طریق محبت و دوا
 و زجام و مال محبوب شاد و کام پشند به شرح پریشانی حرمانی که بقضای ربانی جانین محبوب است و صبح
 و لایح باد **القاب** بزرگان و دیگر انبای زمان **أطراف** فقرا محب الفقر الما و الفقرا
 سلمه الله تعالی ایضا محب الفقر مقبول علی الله بزرگزیده حضرت اعلی ولی الله ملائمت باک است پشند
 بعد دعوات فرادان اشتیاق ملاقات بی پایان شهبو و محبت پیر باد **القاب** و ان فقرا
 خلاصه و دران راه پشند و روشن چهر جلالت نهانی سالکان و پیشوای عارفان زاده طما
 و عنایت به حسب و رجات **خدمات القاب** سید ریادت و نگاه شرف پناه

و بندگی و پیشانی عبودیت را فلکندگی بخاک عجز و نكساری سوده بذر زده اقبال شمع جلال میرساند
 القاب شاکر و نقش طراز و صیقله سعادت مند می حرف پردازد بجزیه سخت بلند می ستوده خصال
 انصال منظر نظائر تفصیلات او تعالی نژاد و رعایت کبر باید امیر مکریم امیر بزرگیم میرستان بوده کاه و
 و ادب دارین باشند بعد از عید و فیه بطالع مطاکب محمد گزاین القاب معشوق رنگ بهار
 گلزار شکب مرغزار فرخنده باغبانهای روز افزون مقرون بشند بعد از آه و ناله و در دل شیدا
 بطلب میر و از ایضا گلستان محبوبی سر و بستان مطلوبی رنگ بوی چمن رنگین ادائی آبر و می چمن
 و در باغی جان نژاد عاشقان و سرافراز معشوقان پشند بعد از آه و ناله و در دل شیدا و صدق کیشی
 بطلب سبکراید ایضا محبوب حقیقت قلوب غمزه گزار سرور و یاسمین عذار و گس چشم چمن جسم سبیل لب
 طوطی متعال شکس خال لیلی و شیرین روزگار و ولد اشتاقان زار و هم بخش عاشقان و الی فکر و ناله
 غمگسار راحت روان نو عیان پیوسته از بلایت زمان با هر حضرت سبحان بوده بتالیف و طبع
 مشتاقان صدقیت اسلوب پرده بسته باشند به شرح سوز آتش افروز و اطلال طلمع امواج مهاجرت و تر اهر
 افواج منقبت زورق بوشن و هو این محبوب صدق اساس غرق ساخته خود را بنیاد و ان پشند
 مراد مید القاب عاشق صبح صادق روز صادق و شفق شام و فقی آواز و گرفتار انیس شها
 تار واره علاوت یاب کلفت الف پشند بعد از حرف طرازی صفات آن سر اید الی ان پشند
 پروانگی جوان خود میگراید ایضا و الی فکر است نژاد و یاد و کار مجنون و فرما و از جنبه همیشه با و
 و شوق پشند بعد از ولدی و جان آفرای روی خامه رقم برایتجرب ریاست ایضا عاشق مشتاق
 طالب صال خدمت خصال مجنون و دران فرما و زبان گرم و با و فیه محبت ره نور و طریق محبت و دوا
 و زجام و مال محبوب شاد و کام پشند به شرح پریشانی حرمانی که بقضای ربانی جانین محبوب است و صبح
 و لایح باد القاب بزرگان و دیگر انبای زمان أطراف فقرا محب الفقر الما و الفقرا
 سلمه الله تعالی ایضا محب الفقر مقبول علی الله بزرگزیده حضرت اعلی ولی الله ملائمت باک است پشند
 بعد دعوات فرادان اشتیاق ملاقات بی پایان شهبو و محبت پیر باد القاب و ان فقرا
 خلاصه و دران راه پشند و روشن چهر جلالت نهانی سالکان و پیشوای عارفان زاده طما
 و عنایت به حسب و رجات خدمات القاب سید ریادت و نگاه شرف پناه

صورت آرام یافته و بخوابیده و حرف استقامت جای گویشتن خیال نشیده گاهی بطرف ملتان
 وقتی بطرف کومستان و غیره اطراف مامور شود و الا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری ظهور
 رسد که فیما بین این آن نمانده بهر صورت از قصور منتهی نگردد و بنامی بنیاد من به این طرف این خواهم
 ویرین تصور فرموده از زمره نیازمندان بیرون فشانند و آئیده و ترسیل رسل و مسائل همچنان بمقدور
 تقصیر و تقاعد نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلاطین یا گیران ملازم کنانیده شد و فاشا و اندک تالی بیدار
 خدمتی که شایسته او شان بنصرت ظهور جلوه ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمیع فرمایند زیاده بجز نیاز حسب
 گزارش نماید رفته پنجم برادر عزیز القدر استوده خصال محمد جمال حفظ الهی باشند بعد از دعوات و دعایات
 و شوق ملاقات بحجت آیات ساطعه نمایند که بنصرت تعالی حالات اینجاست بحسب شکر و خیر و عافیت
 آن برادر مستعد است عرصه عبید با نقضا پیوسته که بعمل نیفتد بحسب پیرا طرب اقرار گشته خاطر با نقض
 متعلق میماند لازم که رود و او آنجا مشهور و با بقله آورده باشند که طمانیت خاطر از آن متصور است فیلات
 سرکافض آثار که بنا بر چهره ای و آنجا رفته اند تا بر دریافت خبر گیری شان قبل ازین شفق حضور نیامد ایشان
 اصدار یافته یقین که خبر گیری آنها بدمه خود و حبش باخته تفراتل نخواهند نمود و موسم شگال قریب رسیده
 برای سخت رتب آنها یک چهره مرتب کنانیده و مهند و مونس بن از آنجا خریده و مسنهای شکر طیار کنانیده
 بفیلانان سپه و سازند و بدستور سال گذشته بقبر فی رویه گاه پر و خسته میافطنت آن جد یکا برتد و درین
 سو و گران از ضلع کابل و انهای کبی و انار شیرین و دیگر مویجات ولایتی آورده اند اگر دکار باشد اطلاع
 و من که از اینجا خریده فرستاده آید زیاده چه رفته ششم اخوان حب مشفق مهران همگه نیان
 دامن شفا قهرم آرزوی متفاوت خدمت فیض منزلت بحدسیت که بدست یاری خانه و وزیران از عهد تحریر
 آن عاجز ناچار ازین دادی و گذشته تب بطبر دعای بر و این صیغه شریفه بیشتر صحت و ارب ستوده و صفا
 و تمفسار احوال خدمت اشتغال و ویرینی نیاز حاجات و تقیید خبر گیری فیلاتان سرکافض مدار تقوی
 رسید گاه و دیگر که آفت ورود فرموده و رقیه عز و اتیان گشت فی الواضع بسبب انجام و از ارب
 شادی صاخر آه و الا تبار که از سرکار و دیناب ناکس بسیار و عرصه نهایت فرستاد و این امر توقف
 نمود چرا که سرکار با و در پیشگاه و پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای تو اند فرست و الا چه امکان که عورت
 سرشت مصدق تصور شود و در خبر گیری فیلاتان سرکار نبوی غافل نیست نخواهد شد خاطر جامع با لایق

در صورت آرام یافته و بخوابیده و حرف استقامت جای گویشتن خیال نشیده گاهی بطرف ملتان
 وقتی بطرف کومستان و غیره اطراف مامور شود و الا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری ظهور
 رسد که فیما بین این آن نمانده بهر صورت از قصور منتهی نگردد و بنامی بنیاد من به این طرف این خواهم
 ویرین تصور فرموده از زمره نیازمندان بیرون فشانند و آئیده و ترسیل رسل و مسائل همچنان بمقدور
 تقصیر و تقاعد نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلاطین یا گیران ملازم کنانیده شد و فاشا و اندک تالی بیدار
 خدمتی که شایسته او شان بنصرت ظهور جلوه ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمیع فرمایند زیاده بجز نیاز حسب
 گزارش نماید رفته پنجم برادر عزیز القدر استوده خصال محمد جمال حفظ الهی باشند بعد از دعوات و دعایات
 و شوق ملاقات بحجت آیات ساطعه نمایند که بنصرت تعالی حالات اینجاست بحسب شکر و خیر و عافیت
 آن برادر مستعد است عرصه عبید با نقضا پیوسته که بعمل نیفتد بحسب پیرا طرب اقرار گشته خاطر با نقض
 متعلق میماند لازم که رود و او آنجا مشهور و با بقله آورده باشند که طمانیت خاطر از آن متصور است فیلات
 سرکافض آثار که بنا بر چهره ای و آنجا رفته اند تا بر دریافت خبر گیری شان قبل ازین شفق حضور نیامد ایشان
 اصدار یافته یقین که خبر گیری آنها بدمه خود و حبش باخته تفراتل نخواهند نمود و موسم شگال قریب رسیده
 برای سخت رتب آنها یک چهره مرتب کنانیده و مهند و مونس بن از آنجا خریده و مسنهای شکر طیار کنانیده
 بفیلانان سپه و سازند و بدستور سال گذشته بقبر فی رویه گاه پر و خسته میافطنت آن جد یکا برتد و درین
 سو و گران از ضلع کابل و انهای کبی و انار شیرین و دیگر مویجات ولایتی آورده اند اگر دکار باشد اطلاع
 و من که از اینجا خریده فرستاده آید زیاده چه رفته ششم اخوان حب مشفق مهران همگه نیان
 دامن شفا قهرم آرزوی متفاوت خدمت فیض منزلت بحدسیت که بدست یاری خانه و وزیران از عهد تحریر
 آن عاجز ناچار ازین دادی و گذشته تب بطبر دعای بر و این صیغه شریفه بیشتر صحت و ارب ستوده و صفا
 و تمفسار احوال خدمت اشتغال و ویرینی نیاز حاجات و تقیید خبر گیری فیلاتان سرکافض مدار تقوی
 رسید گاه و دیگر که آفت ورود فرموده و رقیه عز و اتیان گشت فی الواضع بسبب انجام و از ارب
 شادی صاخر آه و الا تبار که از سرکار و دیناب ناکس بسیار و عرصه نهایت فرستاد و این امر توقف
 نمود چرا که سرکار با و در پیشگاه و پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای تو اند فرست و الا چه امکان که عورت
 سرشت مصدق تصور شود و در خبر گیری فیلاتان سرکار نبوی غافل نیست نخواهد شد خاطر جامع با لایق

در صورت آرام یافته و بخوابیده و حرف استقامت جای گویشتن خیال نشیده گاهی بطرف ملتان

درستی چهره ای بخت ریش فیضان و قرقی رویید گاه بعمل خواهد آمد و و آثارنا ریشین از سودگران
خریده و رحمت فرمایند که بطلوبت و تیارین و و هم شوال شادی کنیزانی خود و هم زاده و مرز صدف علی بیک
مقرر و معین گردیده اگر از قمار و تبلیغ بخواهد رویه بطریق یزدیه بجناب مخدومی کرمی گزرا نیده شود و نظر خود
زیاده و چو عرض نماید و قهره شمشیر طراز صوفیه سعادت من می حرف پروانه چیده به بخت بلندی
شده و فصال برگزیده فعال کنیز لال براد است که کین خانزاده و شاد و کام شمشیر بعد از عید و افیض
بطلب میگراید ویرگاه است که بطلان است نامتد باریحت طراز نشانی اندوز نگه انید چشم
شاه راه نگرانی است اگر چه مقتضای زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف توافل است غیبت و اوم و
معلوم است لیکن بشیان را از وضع گیاهی بیکانه میباید بباران نشانی آید که آینه و عید این می
نشوند که شایسته آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب را بر و هم متوجه بخود نشانی احوال خیر و عفت
و رویداد و جنگ که قیامین فرایب اسدالدوله نجابت خلیخان بهار و و کسانند بنگاشته باشد زیاده
باید رب العباد و جواب رقیه طلیل و سیاه قینس برای حضرت می ندر می نگری صاحب فیض و اوم
فیض هم بر مفاصل مستقیم نشان عمیت نشان الی یوم التنا و بگذر پس از تبلیغ مراتب ضراحت و کسار
و ترتیب در این خصوص و فتنه که شیوه فدویت نهادن رسوخت آثار است بعرض میرساند شرفنامه
عاطفت الین یعنی بشکایت عدم رسی نیاز نامه و تفنن احوال جنگ نواب صاحب الدوله بهار
و برترین ساعت و در فرمود عزت و فخر این ذره خاکسار فرو و قیل من از انتشار طبیعت و تردد
خاطر بسبب بنگاشته سکه این شقاوت نشان که بر پا بود و تبلیغ عرائض نیاز توقیفی بیان آمده و الا بعد
بی سببی ظهور قصور صاحبان دار و بر حال موقوفی از بنا گیت اگر چه در و هم ولیکن بخمال و حضور و هم
لطیف تو بود و سید گاه هم که کافیت غایت است پناهم و حقیقت اینجانبین منوال که بخت سکه و
لاهور با گرده بی شکوه باراده گرفتن برگشت جایدا و نواب صاحب از هم اینجانب گشته از قلعه چیار
که به جنگ در پیوسته بود و در از نظر این جنگ توپ تفنگ و سیان ماند آخر الامر نواب صاحب
مد و نواب فیض طلحان و غیره که در شجاعت و شهاست شهره آفاق اند از اندرون قلعه
بیرون برآمده مانند شیران دلیبر گره شقاوت پزده حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار
کفار قتل رسانیدند و چند نیز کس را زخمی ساخته و از عیب اگر ظفر سیکر قریب یکصد جوان بکار اند

درستی چهره ای بخت ریش فیضان و قرقی رویید گاه بعمل خواهد آمد و و آثارنا ریشین از سودگران
خریده و رحمت فرمایند که بطلوبت و تیارین و و هم شوال شادی کنیزانی خود و هم زاده و مرز صدف علی بیک
مقرر و معین گردیده اگر از قمار و تبلیغ بخواهد رویه بطریق یزدیه بجناب مخدومی کرمی گزرا نیده شود و نظر خود
زیاده و چو عرض نماید و قهره شمشیر طراز صوفیه سعادت من می حرف پروانه چیده به بخت بلندی
شده و فصال برگزیده فعال کنیز لال براد است که کین خانزاده و شاد و کام شمشیر بعد از عید و افیض
بطلب میگراید ویرگاه است که بطلان است نامتد باریحت طراز نشانی اندوز نگه انید چشم
شاه راه نگرانی است اگر چه مقتضای زمانه و طبیعت بشری که بیشتر مصروف توافل است غیبت و اوم و
معلوم است لیکن بشیان را از وضع گیاهی بیکانه میباید بباران نشانی آید که آینه و عید این می
نشوند که شایسته آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب را بر و هم متوجه بخود نشانی احوال خیر و عفت
و رویداد و جنگ که قیامین فرایب اسدالدوله نجابت خلیخان بهار و و کسانند بنگاشته باشد زیاده
باید رب العباد و جواب رقیه طلیل و سیاه قینس برای حضرت می ندر می نگری صاحب فیض و اوم
فیض هم بر مفاصل مستقیم نشان عمیت نشان الی یوم التنا و بگذر پس از تبلیغ مراتب ضراحت و کسار
و ترتیب در این خصوص و فتنه که شیوه فدویت نهادن رسوخت آثار است بعرض میرساند شرفنامه
عاطفت الین یعنی بشکایت عدم رسی نیاز نامه و تفنن احوال جنگ نواب صاحب الدوله بهار
و برترین ساعت و در فرمود عزت و فخر این ذره خاکسار فرو و قیل من از انتشار طبیعت و تردد
خاطر بسبب بنگاشته سکه این شقاوت نشان که بر پا بود و تبلیغ عرائض نیاز توقیفی بیان آمده و الا بعد
بی سببی ظهور قصور صاحبان دار و بر حال موقوفی از بنا گیت اگر چه در و هم ولیکن بخمال و حضور و هم
لطیف تو بود و سید گاه هم که کافیت غایت است پناهم و حقیقت اینجانبین منوال که بخت سکه و
لاهور با گرده بی شکوه باراده گرفتن برگشت جایدا و نواب صاحب از هم اینجانب گشته از قلعه چیار
که به جنگ در پیوسته بود و در از نظر این جنگ توپ تفنگ و سیان ماند آخر الامر نواب صاحب
مد و نواب فیض طلحان و غیره که در شجاعت و شهاست شهره آفاق اند از اندرون قلعه
بیرون برآمده مانند شیران دلیبر گره شقاوت پزده حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار
کفار قتل رسانیدند و چند نیز کس را زخمی ساخته و از عیب اگر ظفر سیکر قریب یکصد جوان بکار اند

در این باب که در هر یک از اینها که در این باب است

در این باب که در هر یک از اینها که در این باب است
 این بود که گران آمدن نمود از عقب آنچه خواهد بود و بعضی عرض خواهد آورد و زیاده چه عرض نماید **فصل**
 دوم در پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل و معاملات هر گونه پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 شرافت و امانت و اینها را به این ترتیب که در این باب است و در این باب است و در این باب است
 چنانچه اینها را به این ترتیب که در این باب است و در این باب است و در این باب است
 ساخته باشند و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 مزید داشته حساب السطو بعمل آید و زیاده چه بر طراز و عرصه شغل و در جواب پروا و انجبات
 نواب صاحب و قبله خداوند تعالی شریف فیض و کرامت و امانت و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 اختصاص در این باب است و در این باب است و در این باب است
 و عذر و دیافقه عزت و امتیاز و عقیدت طراز از خود خداوند تعالی و در این باب است و در این باب است
 که هر گونه بیود و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 زمینداران این محال بر بندگان حضور پر نور بی نظیر ظاهر از وقتیکه از استانه دولت فتنه
 رخصت بکف گرفته و برگشته رسیده و هیچ چیز به تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه
 درین عرصه بمعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امر و تراشام از اقبال خواندند ان قریب پنجاه
 روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینه تحصیل باقیات معقور گریه
 خواهد بود و زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال باو شوق بر طین داران زمینداران و مقتدران
 مواضع با همی و کوته و فرید پور بدستند و در نیولار مواضع مذکور را بدست و قدیم شامل برگشته مذکور
 نموده شد لازم که خود ما را از ابتدای خریف سلسله ۲ فصلی به جمعی تمام نزد خصوصیت بر تبت
 پنج بهاری لال عامل برگشته مذکور رسانیده با لگزار می سر کار حاضر باشند و از اطاعت مشاء الیه
 بیرون نروند و باقی فصل رابع سلسله ۲ فصلی که بدو ایشان و حسب الامور بطور عامل موی
 او نمایند و درین باب تا کیه غنچه دیدند و زیاده چه نگارش رود و پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 خدمت و موالات و سنگاه خوشی را هم فخر عرصه ده روز منقش گشته که درباره ارسال کاغذ
 به خرج و جمع و اصل باقی سنه الیه تا کیه اکیه نگارش پذیرفته که زود تر ابلاغ دارد و منور کاغذ

در این باب که در هر یک از اینها که در این باب است
 این بود که گران آمدن نمود از عقب آنچه خواهد بود و بعضی عرض خواهد آورد و زیاده چه عرض نماید
 دوم در پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل و معاملات هر گونه پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 شرافت و امانت و اینها را به این ترتیب که در این باب است و در این باب است و در این باب است
 چنانچه اینها را به این ترتیب که در این باب است و در این باب است و در این باب است
 ساخته باشند و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 مزید داشته حساب السطو بعمل آید و زیاده چه بر طراز و عرصه شغل و در جواب پروا و انجبات
 نواب صاحب و قبله خداوند تعالی شریف فیض و کرامت و امانت و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 اختصاص در این باب است و در این باب است و در این باب است
 و عذر و دیافقه عزت و امتیاز و عقیدت طراز از خود خداوند تعالی و در این باب است و در این باب است
 که هر گونه بیود و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 زمینداران این محال بر بندگان حضور پر نور بی نظیر ظاهر از وقتیکه از استانه دولت فتنه
 رخصت بکف گرفته و برگشته رسیده و هیچ چیز به تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه
 درین عرصه بمعرض وصول آورده انشاء الله تعالی امر و تراشام از اقبال خواندند ان قریب پنجاه
 روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال حضور خواهد ساخت و آینه تحصیل باقیات معقور گریه
 خواهد بود و زیاده حد ادب دولت و اقبال لایزال باو شوق بر طین داران زمینداران و مقتدران
 مواضع با همی و کوته و فرید پور بدستند و در نیولار مواضع مذکور را بدست و قدیم شامل برگشته مذکور
 نموده شد لازم که خود ما را از ابتدای خریف سلسله ۲ فصلی به جمعی تمام نزد خصوصیت بر تبت
 پنج بهاری لال عامل برگشته مذکور رسانیده با لگزار می سر کار حاضر باشند و از اطاعت مشاء الیه
 بیرون نروند و باقی فصل رابع سلسله ۲ فصلی که بدو ایشان و حسب الامور بطور عامل موی
 او نمایند و درین باب تا کیه غنچه دیدند و زیاده چه نگارش رود و پروا و انجبات و شغفات و عرصه شغل
 خدمت و موالات و سنگاه خوشی را هم فخر عرصه ده روز منقش گشته که درباره ارسال کاغذ
 به خرج و جمع و اصل باقی سنه الیه تا کیه اکیه نگارش پذیرفته که زود تر ابلاغ دارد و منور کاغذ

مستور برشته حضور رسیده چون اینقدر تلافی نمودند بی درکار کار برگزیدند نسبت لهذا آنگونه
ترقیه آید که بجز در وقت که بخواهد مطالبه ابلغ حضور و اندامی تامل و توقف نورزد تا کیست
نشدیدند از زیاده چه نگارش رود عرض شد است و جواب شقه بعضی بنده گان عالی متعالی خداوند
نست فیاض زبان دام آقا به میرساند شقه خاص که است اختصاص متضمن تقیبات است اما آنچه
جمع خرج مسئله ام فصلی و جمع و اصل باقی سنه الیه شرف احدیاریافت معز و سر بلند ساخت خداوند
من از منگام در و در فین نمودن فکر ترسیل کاغذ مطلوب بحضور نور و پیش است لیکن اینچنین
روزی جوانی سنگه سرشته دار را آشوب چشم لاحی حال بود و دست کاغذ بهی الیه تعلق دارد ازین
میر توقفت و نمود الا چه طاقت که توقفت می ورزید همین که مشاهده الیه را از در چشم فرصت دست
داد که کاغذ است جمع خرج مذکور دست کنایه ترسیل حضور و الا نموده بنظر کجیا اثر خواهد گذاشت
برسیدش و غیره اندوخت و امتیاز کرد و در پرتوهای جمع و اصل باقی مرتب میشوند انتشار است
تک در و چهار روز ابلغ عالیجناب خواهد نمود و حسب بود عرض نمود آفتاب عمر و دولت تان
و خوشان باد رب العباد شقه و دیگر مشیخت پناه شرافت و شگایه شین احمدیان بعافیت باشند
عرض مسئله مع کاغذ دول پخته بابت سال مسئله ام فصلی ملاحظه و آمده سامع معروضات
حاضر آمدن یکی زمین داران بنا بر تصفیه معامله لازم و حسب لهذا نگارش میرود که بجز و برپوش
خود را مع تمامی عمل و فعله فائز حضور سازند بالمشافه و دستی گره بندی بنظر خواهد رسید زیاده
چه ترقیم رود عرض شد است و جواب شقه بعضی میرساند پروانه که است نشانه بختمی بطالع و فعله
بعجلت تمام عرض اصدار یافته معز و مفتخر گردانید عازم نور که بجز و ارشاد و حسب الاقتیاد مع عمل و
فعله مستقیق حضور و الا شود و برین ضمن حکم سرکار بنابر شد کاغذ معروضات شرف و افتاد یافت لهذا
بر طبق حکم حضور عالیه شد کار و مواضع روانه ساخته انتشار اندتعالی باقبال خداوند نعمت بعد
فرغت کار شد که اعتقرب سعادت اندوز جناب فیض آب میگرد و زیاده حدادوب ایضا میسوا
الرتبه رامی صاحب مصدر که مخزن لطافت اتم مسئله الله تعالی مرتب شوق ملاقات رانهای
نست که پستیاری خانه و وزان بمعرض تحریر آید و لاجرم محتاج بشبیه ز قلم را از وسعت آباد بیا نشو
منعطف ساخته بجا آنگاه مدعای آورد و میوالمردان بدک در ازانه بخار خضع می بود عملی که گفته میشود

اینه چنین محافل نشوند زیاده بجز ناکه چکارش رود و رفته برادر عزیز القصد که اینی منش حفظه گاه
 سبب طراز و صول سبب شمول آورده و یافت حقائق گردید یکی احوال محبت چو دهری صاحب طراز
 ساخته فرمودند که در کاغذ این جانب صلاحاتی نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند
 شعر تو پاک باش برادر در از کس پاک و زنند جامه ناپاک کا در این بر سنگ و اهل کاران
 سر کافض آثار بهر طور که دهند از کاغذ این جانب بجمعی خود نمایند و چند مقدمات که حرف گیری
 کرده اند صورت نسبت که مبلغان انعام و انکسار بموجب معمول قدیم و یا میانی بدست آورده و مستحق
 بر نور و مبلغان پخته بموجب برود انجات و الا باقی بقایا که قلم انداز نموده اند این بهر ضعیف خاوند است
 خیر هر طور که خواهد شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل خریف سه الیه خواهد شد
 و در سال حال سلسله ۲۲ فصلی خواهد شد خلاص همگی سوال و جواب متضدیان بخدمت چو دهری
 صاحب طراز نمود چو دهری صاحب اتفاق را در حصص سهین سوال و جواب مذکور قرار ساخته کاغذ پذیر
 نمودند و دودی همراه خود بر لصیاحب تنفیذ خدمت میشود و بنا بر اطلاع بقلم گذار زیاده چه بطراز و
 پروانه سرکار و طلب منجمای چوبی رفعت آب میر محفوظ حسین حفظه میهنای چند برای فراختان
 سرکار مطلوب است لهذا انکارش میروند که آن رفعت آب و دهر از میچ از پرگنات متعلقه خود بر دوی
 تمام سرانجام نموده ارسال دارند و ریناب تاکید اگر یکدیگرین مبلغ شناسند پروانه و طلب بخت با
 امانت آب نخب بای محفوظ باشد پنجاه راس بز برای صرف عید خیم و حضور مطلوب است باید که بزهای
 بگلان گلان و فربه از دوات برگنه چهری سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند و تقیه بلیغ بکار برند که
 بزها بیار و لاغر نباشند و ریناب قدغن شمارند و مرقوم مفتد هفتم هر ذیقعه سلسله ۲۲ فصلی شقه و در سند
 خدمت امانت فوجاری حسب کلام و الا خدمت فوجاری و امانت برگنه فلانی من ابتدای فصل برین
 فصلی از تقیری فلانی بنام خان حالیشان حبیب الدخان مقرر شده باید که بلازم هر اسم آن برستی
 و درستی پر دخته و قیقه از وفات خیم و موشیاری غیر مرغی نگذارند و درین ولایت و قیقه و درایت
 مقیدان و سرتابان حفظ و درجهت زیر و ستان و مال گذاران قرار واقعی کوشید و آبادی و آبادی
 رعایا و تحصیل مال و حسب بسامی چنانکه رسانند و می برزنده رعایا باز نگذارند و چیزی بی سند معتبر
 خرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه دفتر رسانند باید که چو دهری آن و قان و گویان و مزارعان محال است

اینکه چنین محافل نشوند زیاده بجز ناکه چکارش رود و رفته برادر عزیز القصد که اینی منش حفظه گاه
 سبب طراز و صول سبب شمول آورده و یافت حقائق گردید یکی احوال محبت چو دهری صاحب طراز
 ساخته فرمودند که در کاغذ این جانب صلاحاتی نیست که جای اندیشه باشد چنانچه بزرگان گفته اند
 شعر تو پاک باش برادر در از کس پاک و زنند جامه ناپاک کا در این بر سنگ و اهل کاران
 سر کافض آثار بهر طور که دهند از کاغذ این جانب بجمعی خود نمایند و چند مقدمات که حرف گیری
 کرده اند صورت نسبت که مبلغان انعام و انکسار بموجب معمول قدیم و یا میانی بدست آورده و مستحق
 بر نور و مبلغان پخته بموجب برود انجات و الا باقی بقایا که قلم انداز نموده اند این بهر ضعیف خاوند است
 خیر هر طور که خواهد شد گذاره نموده خواهد شد لیکن باقیات سال گذشته فصل خریف سه الیه خواهد شد
 و در سال حال سلسله ۲۲ فصلی خواهد شد خلاص همگی سوال و جواب متضدیان بخدمت چو دهری
 صاحب طراز نمود چو دهری صاحب اتفاق را در حصص سهین سوال و جواب مذکور قرار ساخته کاغذ پذیر
 نمودند و دودی همراه خود بر لصیاحب تنفیذ خدمت میشود و بنا بر اطلاع بقلم گذار زیاده چه بطراز و
 پروانه سرکار و طلب منجمای چوبی رفعت آب میر محفوظ حسین حفظه میهنای چند برای فراختان
 سرکار مطلوب است لهذا انکارش میروند که آن رفعت آب و دهر از میچ از پرگنات متعلقه خود بر دوی
 تمام سرانجام نموده ارسال دارند و ریناب تاکید اگر یکدیگرین مبلغ شناسند پروانه و طلب بخت با
 امانت آب نخب بای محفوظ باشد پنجاه راس بز برای صرف عید خیم و حضور مطلوب است باید که بزهای
 بگلان گلان و فربه از دوات برگنه چهری سرانجام نموده زود ارسال حضور دارند و تقیه بلیغ بکار برند که
 بزها بیار و لاغر نباشند و ریناب قدغن شمارند و مرقوم مفتد هفتم هر ذیقعه سلسله ۲۲ فصلی شقه و در سند
 خدمت امانت فوجاری حسب کلام و الا خدمت فوجاری و امانت برگنه فلانی من ابتدای فصل برین
 فصلی از تقیری فلانی بنام خان حالیشان حبیب الدخان مقرر شده باید که بلازم هر اسم آن برستی
 و درستی پر دخته و قیقه از وفات خیم و موشیاری غیر مرغی نگذارند و درین ولایت و قیقه و درایت
 مقیدان و سرتابان حفظ و درجهت زیر و ستان و مال گذاران قرار واقعی کوشید و آبادی و آبادی
 رعایا و تحصیل مال و حسب بسامی چنانکه رسانند و می برزنده رعایا باز نگذارند و چیزی بی سند معتبر
 خرج نیارند و کاغذ موافق ضابطه دفتر رسانند باید که چو دهری آن و قان و گویان و مزارعان محال است

سطر هفتم بموی الیه را فوجدار و این مستقل است از این خدمات باو متعلق شمارند و در رعایت و
 فرمان برداری او که موجب رفاه و خلأق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود مستحق تجا و زلفا و
 تنایم تا کید فرید و اند ایضا ششقه و رسد خدمت فوجدار می حسب احکام اعلی خدمت
 فوجدار می برگشته جلال آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهیجهان آباد وای سائر بعد ده خان رفت
 نشان ششقه فیض الله خان من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲۰۲ فصلی مقرر شده باید که بلوازم مرسم
 آن تراز واقعی پرداخت و بند و بست و ضبط و بر طبق محال مذکور و تنبیه قادیب مقصدان و حفظ و حرمت
 زیر رستمان واقعی گوشتند و در از و یاد و آبادی و تکثیر زراعت و دستالت رعایا و تشخیص و تحصیل
 مال و اجب سامعی موقوفه بکار برده و امنی بر ذمه رعایا باقی نگذارند و دین و دیات متواتر ارسال دارند و
 سر رشته کاغذ موافی ضابطه بدفتر خانه معلی میرسانده باشند و دایمی بدون سنده معتبر و صرف
 ملکات باید که چو دهریان و قانون گویان و رعایای برگشته مذکور خان مشاوره الیه را این فوجدار می
 مستقل نسبت لوازم و لواحق این خدمات باو متعلق شناسند و در نیاب تاکید اکید دارند
 ایضا ششقه رفعت ماب محکم سنگه محفوظ باشند حسب حکم اعلی خدمت امانت فوجدار می برگشته جلال
 آباد مضاف صوبه دار الخلافه شاهیجهان آباد بدستور سابق بعد آن رفعت ماب بحال مقرر قرار
 باید که بجمعی دستالت تمام بکار متعلقه پرداخته زراعتی آنجا را ارسال حضور دارند و بدون پرداخته
 مجد و دومی بکسی نتخواه دارند و در نیاب تاکید اکید بشمار مذکور می فی التاریخ دوم شهر ذی قعده
 سنه ۱۲۰۲ معلی خدمت و دیوانی حسب احکام اعلی خدمت دیوانی برگشت مال منسی مهم
 کارهای سرکار و مضاف صوبه دار الخلافه شاهیجهان آباد فی الضمن من ابتدای ایملان ایل
 سنه ۱۲۰۲ و الا رفعت پناه فیض الحسن مقرر و مقرر گشته باید که از روی دیات و دستالت بلوازم و مرسم
 خدمت مذکور کامیابی پرداخته و یاد و تشخیص جمع و گردآوری مال و اجب و از و یاد و آبادانی دستالت
 کرد و در این تاکید بلیغ نموده خصوصاً و رعایات برگشت و گنجیات و اعمال حمله و فعله سایر محاللات
 بوجه حسن خبردار بوده و اینچنان کند که در مال سرکار و ولتدار بوجهی خسارت و نقصان راه نهد و رعایا
 مال گذار از اسب آزار و در مان بوده و مقرر محال قلاع البالد کسب پیشه خود قیام نمایند و جمع آن
 محاللات سال بسال بفرزاید و محصول برگشت سال تمام وصول و آورده و دایمی و در می بدمه رعایا مال گذار

۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵

دو کوئنه خزان بهر خود نگه داشته بی کد امیم سند معتبر حضور تخرج نیار و احتیاط تمام بجای آنکه عالمان
و کما تشکال آنهار ابراهیم ابوالاسود متوفی درگاه خلافت نیا و اخراجات تراند المال در پشت بالادستی
اقرار نمودند که در سرشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل فیصل از عالمان تحصیل کرده بدقت و امان
ارسال نمیداشته باشد میباید که جمیع اینان و محال و چو حدس ریان و تصدیق آن و فرایان جمهور
سکنه آن محالات عمومی الیه را در لوان مستقل نیست دست تقدیر عمومی الیه را در اجزای امور ضافه
انجمن قوی ساخته و نظم و مستقیمات و معاملات از سخن صلاح شایسته که متضمن کفایت سرکار
و الادب را بدکار در قیاسیت رعایا بوده باشد بیرون نرود و بیناب نکیر اندیشد خدمت
دار و علی چون حسب حکم علی خدمت دار و علی عبدالست پرگات گوناگون و گوناگون و گوناگون و گوناگون
سماز و مضاف صوبه دار از خلافت شایهجهان آباد و جهان عالیشان سهرالکلیان تخرج با و خان مقرر
و مفوض گشته میباید که متکفلان مناهات دارالعالیه الفضال معاملات و قطع تضایع و عاوی میسر
بالتفاق است خان و مشاور الیه نموده و در اجزای احکام شریعت غرا و مضامی امور ملت بیضا می
مسامحه جمیل تقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطل محافظت محال کابر بوده آنچنان که
که بر خلاف شرح بعمل نیاید خدمت دار و علی چون بموجب حکم به اطلاع عمومیت و آرد
سائر پرگنه لکهنونی سرکار فلان مضاف صوبه دار از خلافت شایهجهان آباد و قوسم سبب انضمام به آنکه بعضی
باید که نماینی بوزن و مراهم خدمت مامور پرورخته و دقیقه از وفات نامری نگذارند و در برابر و در برابر
محصول محال اسطوره حسن سلوک با سوداگران و دیو پاریان با تمام تمام پرورخته آنچنان که در دست
و در می و رال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابراسیم منوچهر خلافتی اصلا مطلقا بمنزل در نیاید نشسته
آمدنی محصول آن محال جمع خرج تحویل راه بیا و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل فیصل بدقت معلی
میرسانیده باشند و کوئنه خزان بهر دیوان و بهر خود بهر نماینده و بکدام سند معتبر حضور تخرج نیار
و میباید که قانون گویان و چو و برالین و سوداگران و دیو پاریان خدمت مذکور متعلق مشاوره ایشان
از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نرود و خدمت مشرفی
حسب حکم علی خدمت مشرفی پرگنه جهت تعلقه صوبه فلانی لفظانی مقرر و منوش گشته باید که نماینی بوزن
و مراهم خدمت مامور بدیانت و راستی کوشیده و دقیقه از وفات نامری نگذارند و در برابر و در برابر

در این سند معتبر حضور تخرج نیار و احتیاط تمام بجای آنکه عالمان و کما تشکال آنهار ابراهیم ابوالاسود متوفی درگاه خلافت نیا و اخراجات تراند المال در پشت بالادستی اقرار نمودند که در سرشته کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل فیصل از عالمان تحصیل کرده بدقت و امان ارسال نمیداشته باشد میباید که جمیع اینان و محال و چو حدس ریان و تصدیق آن و فرایان جمهور سکنه آن محالات عمومی الیه را در لوان مستقل نیست دست تقدیر عمومی الیه را در اجزای امور ضافه انجمن قوی ساخته و نظم و مستقیمات و معاملات از سخن صلاح شایسته که متضمن کفایت سرکار و الادب را بدکار در قیاسیت رعایا بوده باشد بیرون نرود و بیناب نکیر اندیشد خدمت دار و علی چون حسب حکم علی خدمت دار و علی عبدالست پرگات گوناگون و گوناگون و گوناگون و گوناگون سماز و مضاف صوبه دار از خلافت شایهجهان آباد و جهان عالیشان سهرالکلیان تخرج با و خان مقرر و مفوض گشته میباید که متکفلان مناهات دارالعالیه الفضال معاملات و قطع تضایع و عاوی میسر بالتفاق است خان و مشاور الیه نموده و در اجزای احکام شریعت غرا و مضامی امور ملت بیضا می مسامحه جمیل تقدیم رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطل محافظت محال کابر بوده آنچنان که که بر خلاف شرح بعمل نیاید خدمت دار و علی چون بموجب حکم به اطلاع عمومیت و آرد سائر پرگنه لکهنونی سرکار فلان مضاف صوبه دار از خلافت شایهجهان آباد و قوسم سبب انضمام به آنکه بعضی باید که نماینی بوزن و مراهم خدمت مامور پرورخته و دقیقه از وفات نامری نگذارند و در برابر و در برابر محصول محال اسطوره حسن سلوک با سوداگران و دیو پاریان با تمام تمام پرورخته آنچنان که در دست و در می و رال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابراسیم منوچهر خلافتی اصلا مطلقا بمنزل در نیاید نشسته آمدنی محصول آن محال جمع خرج تحویل راه بیا و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل فیصل بدقت معلی میرسانیده باشند و کوئنه خزان بهر دیوان و بهر خود بهر نماینده و بکدام سند معتبر حضور تخرج نیار و میباید که قانون گویان و چو و برالین و سوداگران و دیو پاریان خدمت مذکور متعلق مشاوره ایشان از سخن صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد بیرون نرود و خدمت مشرفی حسب حکم علی خدمت مشرفی پرگنه جهت تعلقه صوبه فلانی لفظانی مقرر و منوش گشته باید که نماینی بوزن و مراهم خدمت مامور بدیانت و راستی کوشیده و دقیقه از وفات نامری نگذارند و در برابر و در برابر

بعض امور و به پیشند که صرف با مصالح خود نموده بدعای از قاع جاده و شصت مواظبت نمایند و مینای کیه
فرید انکاشیه حساب مستطوی ایل از نه شقه و ریاب فراهیمت غله که امیتد گنیت لال خفه ازین
قبل شقه سرکار و مقدمه عدم تعرض اراضی ملک محمد حسن که در موضع فلافی وقعت بطریق معمول
اصدا یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف یک آنه بیش از الیه رسیده بطور اعمی چگونگی تصور
توان کرد بنابر آن که ریتا کیه بلین نگارین می رود که حسب معمول غایه فصلین عمومی الیه بداند و زیاده
تا کیه دانسته نشود که باز مالش بحضور رسد زیاده چنانکه در شقه و ریاب روزینه تصدیق
حالت استقبال برگشته فلان حضاف صوبه دار الحکومه شایعمان آباد بداند چون مولوی حمید علی
عبادت و طاعت و تقوی موصوفست و هیچ وجه عیشت ندارد و لذت اندک بر استحقاق شایع الیه مبلغ
پشت رویه یومیه بقصد ق فرق بندگان حضرت قدر قدرت براندنی مال برگشته مذکور مقرر نموده شد
بابیکه در یومیه مسطور را هر روز در بلا ناعه بمشائر الیه رسانیده قبض الوصول ماه بام میگرفته باشند
ایمده عیشت خود نموده بدعای از دیار و دولت ابد مدت مواظبت می نموده باشند و ریباب
تا کیه فرید و نه شقه رفت آب فلافی محفوظ باشند یومیه در آن برگشته با یوم التماس نمودند که مبلغ
پشت رویه یومیه دعا گویان بقرا مختلف بموجب پرداخت و مخرافه شریفه از تدریج مقرر و همیشه
یاخته اند امید و افضل که کم که پروانه حضور از سر کار محبت شود و لذت فلافی میگردد که بوجه یومیه مسطور را
بقرا خفته است من ابتدای فصل خریف کلله افضل مطابق سلسله اهل اهل جدید قبض یومیه در آن فخله
اند فی مال پانته بدو رسیده او به پیشند ایضا اعمال حال در استقبال برگشته چرتها ول محال حاکمیر سرکار به
حقیقت نه و به حضور او بوضوح پیوست که هیچ وجه عیشت ندارد و میخواند که ثقیه العبر اعکاف در عبادت
الهی صرف نماید و نظر بر استحقاق شایع الیه نموده ده آن یومیه بحساب روزانه ماه بام براندنی برگشته مذکور
مقرر نموده شد که بوجه مقرر روز بروز بلا ناعه عمومی الیه رسانیده قبض الوصول با موار می میگرفته
باشند فی الحال باب پروانه قبض الوصول مجرا و محسوب خواهد شد شقه که امیتد ررای روی چند
موقوف باشند بنابر باده رویه که مذهب آن است و بخر و به میشود برای تخم ریزی جنس کی و غیره و نیز
در ضمیمه فلانی بسمه اب خان از آن که امیتد رو نمایند شده لازم که مبلغ مذکور بمشائر الیه رسانیده قبض الوصول
بگیرند و در ماه به و مجرا خواهد شد و ریباب تا کیه اندک تر میقی التایخ است و بخرم شایعمان است

طریق تحریر بی قول و قرار آنکه به تقدیر برگزیده یاسم که مقتدر کار علمیان بهاد و چون خدمت
امانت و فیدائی برگزیده که در حدیث صریحه در اختلاف فلافی بعضی مبلغ هفتده هزار روپیه که نصف آن
بیشتر از آن باشد رعایت میشود بابت فصل بیع ششم فصلی ازاله ابواب به جهت بعد وضع خرج
سومندی و انعام و انکار و جایزه و تقدیمی بموجب قبولیت خان مذکور بقدر کرده داده شد باید که مبلغ مذکور
بموجب قسط و قیل و اخل خزانة سرکار منوره و اخله حصول نماید اگر خزانة بسته آفت ارضی و مساوی و پایا
افواج یا تصرف کسی زیر دست رود و بموجب عقد و مستطیع و هر بران و قانو نگویان برگزیده تحقیقات
این سرکار و بر حسب برگزیده و احوال مجراید اگر بقدر نیاز فصل بیعی غزل میان آید کا خدایانی بعد مجرا و
اخراجات برگزیده و سه بندی فهمیده خواهد شد که د کاست و کم تر و در او منته خویشا سده ابر بیع الاول
انعامت بستم بیع الثانی، جمادی الاول لغایت آخر جمادی الثانی تحریر فی التاریخ ششم بیع الاول که
فصلی ایضا بیع بیستم حقیقت و راه متن زمینداران موضع سر در پور عمده برگزیده سر و منته باید که زمینداران
مذکور بخاطر جمع و در ترو و قدر رعایت سال تمام پروازند انشاء الله تعالی بر وقت و روز را رعایت بموجب
تفصیل فی عمل خواهد آمد نقدی فی بگیه
فصل خریفه
فصل بیع ۱۲
نصفی حصه پنجم تا آخر چه سر سن تحریر
فی التاریخ نسبت پنجم ششتر حسب ششم فصلی طریق تحریر قبولیت منته کلاب رای در ام سنگه
زمینداران موضع بهلا نوه عمده برگزیده سر و منته ایم مبلغ چهارده هزار روپیه سیکه حالی ازاله ابواب
بست بابت فصل خریفه ششم فصلی برضا و رغبت و منته خود با قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب
اقساط بر حسب برگزیده و اخل خزانة سرکار نمایم اگر آفت ارضی و مساوی رود و بقدر نقصان مجرایا بیم
بنابران این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که مافی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید
تحریر فی التاریخ پنجم شعبان ششم ۱۲ هجری طریق تحریر چهل کمانکه سنه و سال زمینداران بضم
چهار عمده برگزیده سر و منته ایم چون بجنهور رفعت و عوایلی مرتبت نواب ظفر و اله ظفر جنگ نوشته میسیم
و اقرار نمایم بر این معنی که موازی بمقتصد بگیه پنجمه اراضی ترو و کاشت فصل خریفه ششم ۱۲ و منته
سیکته پنجمه اراضی کاشت فصل بیع سنه الیه رده خود و نمایم اگر از تقدیر و چلکا کمی و کاشت خود و محصول
آن بموجب قرار داد سرکار و اخل نمایم بنابران این چند کلمه بطریق چلکا نوشته داده شد که مافی الحال

نصفی حصه پنجم تا آخر چه سر سن تحریر
فصل خریفه
فصل بیع ۱۲
نصفی حصه پنجم تا آخر چه سر سن تحریر
فی التاریخ نسبت پنجم ششتر حسب ششم فصلی طریق تحریر قبولیت منته کلاب رای در ام سنگه
زمینداران موضع بهلا نوه عمده برگزیده سر و منته ایم مبلغ چهارده هزار روپیه سیکه حالی ازاله ابواب
بست بابت فصل خریفه ششم فصلی برضا و رغبت و منته خود با قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب
اقساط بر حسب برگزیده و اخل خزانة سرکار نمایم اگر آفت ارضی و مساوی رود و بقدر نقصان مجرایا بیم
بنابران این چند کلمه بطریق قبولیت نوشته داده شد که مافی الحال سند باشد و عند الحاجة بکار آید
تحریر فی التاریخ پنجم شعبان ششم ۱۲ هجری طریق تحریر چهل کمانکه سنه و سال زمینداران بضم
چهار عمده برگزیده سر و منته ایم چون بجنهور رفعت و عوایلی مرتبت نواب ظفر و اله ظفر جنگ نوشته میسیم
و اقرار نمایم بر این معنی که موازی بمقتصد بگیه پنجمه اراضی ترو و کاشت فصل خریفه ششم ۱۲ و منته
سیکته پنجمه اراضی کاشت فصل بیع سنه الیه رده خود و نمایم اگر از تقدیر و چلکا کمی و کاشت خود و محصول
آن بموجب قرار داد سرکار و اخل نمایم بنابران این چند کلمه بطریق چلکا نوشته داده شد که مافی الحال

بوجب سند و دستاویز عمل آید پروانه معافی زمین و چکنامه اراضی باغچه با ستم شجاعت شکار
احمد علیخان موانی چهارده بگیکه اراضی پنجه گز الهی خیر اتقاده خارج جمع لائق زراعت از مواد قصه
سروینه سرکار سبزه بزرگ مضاف صوبه دار الحاکم شاه جهان آباد رضامندی مقداران قصه مسطور
یا اتفاق چو در این وقایع گویان و جریب کشان بحدود اربعه عینیه پیوده چاک بسته حواله مشارالیه
باید که حاصلات آن را فصل فیصل سال بسال صرفه بایحتاج نموده بدعای دولت ابدیت
بندگان حضرت قدرت موابت و اشتغال می نموده باشند

حدود اربعه پیوسته بلوچستان لکهنوت زمین خالصه شکار
تحریری التاریخ منتهی به ششصد و شصت و سه هجری مطابق سنه فلان طبرق شکر محبت مستکه
فتح علیخان ولد قاروداد خان ساکن موضع فلان برگشته فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن
مقت روپیه میشود از دوکان مادمون ساد مودرام فی روپیه نیم آنه سود مامواری مقرر کرده بطریق و حق
گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور بم سو بسیل قسطنطنیه دور روپیه دریا به میداره بشم بیج حد بیسان نیام
بنابران اینچند کلمه بطریق متمسک نوشته داده شده که ثانی الحال سند یا شده تحریر دوم صفر سنه ۱۲۰۳ هجری
طریق شکر محبت خضامتی منکه حجت علی بیگ ملازم سرکارم نوشته میدهم و اقرار میدهم بر آن
که شیخ قادر علی رضامتی خود در سرکار فلانی نوکر کنانیده ام اگر مشارالیه بی اجازت سرکار بفرستد
یا از تحویل خود چیزی کم کند حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم بنابران این
کلمه حاضر ضامنی دمال ضامنی نوشته داده شده که ثانی الحال سند یا شده قبض الوصول منکه فیصل
سالیا نه دار برگشته بجهر ولی سرکار فلان مضاف صوبه شاه جهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه آنه سکته
در پی که نصف آن ببت روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیا نه سکته ۲۰ اصلی از سرکار فیصل آثار و اب
ظفر الدوله بهادر ظفر ایخان و تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول فیه و تحت تصرف خود آورده دهم و امی در
بسته سنه الیه در سرکار باقی نیست و ندانده بنابران اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شده که ثانی
الحال سند یا شده عند الحاجة بکار آید بطریق تحریر فاعظ منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن بل
ام چون مبلغ نه روپیه بابت فیصله یک قبضه شمشیر که از ترن فتح خان گم شده بود بمصطفی سرکار وصول

این سند را در روز ۱۰ محرم الحرام ۱۲۰۳ هجری
در محضر سرکار سبزه بزرگ
مضاف صوبه دار الحاکم شاه جهان آباد
رضامندی مقداران قصه مسطور
یا اتفاق چو در این وقایع گویان
و جریب کشان بحدود اربعه عینیه
پیوده چاک بسته حواله مشارالیه
باید که حاصلات آن را فصل فیصل
سال بسال صرفه بایحتاج نموده
بدعای دولت ابدیت بندگان حضرت
قدرت موابت و اشتغال می نموده
باشند

و من قیوم مقامی را من بعد از ایشیح الشیخ از مشیری مذکور من قیوم مقامه بوسیله من
الرحمه دعوی و طلبی بنابر این بخشید بلکه بطریق بیعیانه نوشته داده شد که سند باشد حدود و

الحق بکمال عدل پاران

پیوستہ مجموعہ کی محسن

تصنیف فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲ هجری طریقت تحریر صورت حال صورت حال پنجمین سال است که تاریخ
پنجم صفر وقت صبح گرده شقاوت پزده سکمان بدینا و قریب قصبه میر شمه تاخت آورده از چهار طرف
قصبه مذکور را محاصره کرده پیکس را از مردوزن و طفلان سلامت بیرون فتن نداده شبای می سروده
ساکن قصبه از مقیم و مسافر از جنس نقد و استعده کو اخذ نهاده ایمه مردم شر فاداناث البلیص و
عام مکی لغارت برنده مردم بهر اسی فیض کس و غیره ساکن کما تونی سرکار سهار نیور که از بدت چهار سال
بعلاقیه روز کار در قصبه میر شمه استقامت میدهند تاگاه اند که سنا و ایمه و یوسیه و کتب معتبره مثل ترجمه
و تفسیر رباب و رفت و هر کس که برین خبری و اطلاع داشته باشد گواهی خود برین قوطاس ثبت نماید و اگر
نوشتن نداند به گیری اجازت دهد که حد الله با جور حد الناس مشکور گردد و فصل سوم و مبارک
عرضی و مبارکباد فتح قلعه همواره فتوحات غیبی و انبیاات لایبی شامل حال مبارزان نصرت مال نواب
عالیجناب باو طی مراحل ضراعت و کسار و قطع منازل خصیج و کسار و شایه گیس که یک خانه نیاز شمه
مشکل آن شدن توانا چار بعرض احوال می پردازد بدین آوان محمود زان مسعود با صغای مژده
جان افراستماع نوید و کشای فتح قلعه استیصال سخت فروشان نگین نشان سبب تابی ترقی
طلبان عبودیت گزین حسن الوصف سر انجام یافت خوشدلیها و کامرانیها که قرین حال نیاز شمه و عاتقه
احوال فدویت آمال گردید شهر ازین نوید خرم شد شگفته و شاداب و چنانکه باغ ز شبنم خیا که گل بهر
سجرات شکر و سپاس بدگاه و سبب بقیاس هودی ساخت بصدای شادایه فتح پر خت شهر
آن خوشخبر کجاست گزین فتح مژده واد و تا جان فشانمش چو زرد سیم در قدم و فتح حقیقی و اصر
افتح الباب طالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب متباضه صوری و مغربی داشته مبارک میمون کناد
و همیشه فتوحات تازه و نصرت بی انداره کامیات دار و افتاب دولت اقبال اطلع شمس اجلال
بار برب العباد و مبارکباد و عید الفطر میرساند که در زبان وحی تو امان روز مصی عید الفطر که بیان

اور تیکھن خان عام

از دست جبار و بتوین خدایت و درانی برگشته میرشته تا نامی آن منظر فیض رسائی هزاران از انبیا
 و افرادان بسیار که هرانی بر روی مواخا که خوانان از یاد و دل و بقا حشمت آنحضرت گنجان اندک شده و اما
 گردید و کاشانه مراد از روی خیر اندیشان بصیای شمع مردم روشنی پذیرفته و کلیه تمنای و فاکه نشان
 نور مصباح مراد نورانی شده ایند تقدیر تعالی جل شانه باصناف مبارکی و الائق فرخنده کی خجسته
 میون گردا و ذوات ستوده صفات رازیده ازین بزم آید علی رساند از انجا که این نجف از قیام
 در حدیث آن قیامین زمان سر رشته عقیدت و بندگی مستحکم دارد و میداد است که لطف و شفقت بجا
 این خیر گال مبذول بشده زیاده چه عرض نماید و شرفیست خدمت سر رشته واری همواره
 سر رشته وستی روزگار خلاصان صدقت آثار بتائید ایند کرد و گار بدست آن مرجع ارباب حوائج
 نابودین هنگام مینست آیتیا هم باز مژده جانفزا و روح افزای بجای خدمت سر رشته اری برگشته و باری
 بنام نامی آن منظر مریانی از سر کافین اثنا جانبی امتعالی و ام قباله گوش این رنجوست گوش سید قالب
 افسرده راجاتی باز به شیدیت دل بسببه بود چون غنچه بشکفت از نوید این مژده و شکر این نعمت
 عظمی تا کجا آید هر حال لازم باطیف شرار پروردگار عبیده نواز و توجه آقای کاسای علیهم السلام که بخلاف
 مخالفان و الا انشی آن والا جناب بر خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بمنده و کرده مصرعه هزار شکر
 خدا صد هزار شکر خدا و تعالی شانه این مهربان بجز حج و خدات پسندید پیش خدا و مضمیمه مرتب
 گردانده و تعینت گول فرزند شعیب مصداق خلق شیخ محمد بن اسماعیل علیه الله تعالی مناسی و ادراک
 سامی به صلت ایچو الطاف آن مراعطاف لائقه نگاشته بر دعای پروردار و بیست هزار شکر بدگاه داد
 و اداری که از محبوب نسیمی آتش گدازد درین ایام حجت آغاز فرحت انجام تمام نودید بر امید و ملاوت
 با سعادت فرزندان چند بجان آن یگانه زانه آنقدر دست رود و اد که در بطریق است نیاید بیست و شصت
 از انجا فرج گشت پدید و چنانکه قطره باران بکاخ خشک رسیده ایند تبارک تعالی مبارک فرموده آن
 تو حال حین قبال آبایری مکرست خویش در سایه عاطفت پادشاه عربی حقیقی برودن و او به طبعی سنان
 مصرعه عمر سن در از باز و جانش کام با و عرض شد و شرفیست و شرفیست سال که شکر و سپاس بدگاه
 در شرف تپاس که این سال فرخه فال بنین عمر ابرار از آن مهربان سلطنت جهان بینی و نیز هیچ ملک
 کشته ستانی برافزوده و او در پیش میرضه کائنات رسانید و ابواب صنوف بهجت شادمانی و اسباب آید

سامانی و اصلت مکشوف خاطر تو در تنجیم میگردد و اند سابق و مرقده سعی و توجه بصورتی پروانه بنیگان عالمی و ربانو
و اگر گذشت غله میخجست باب شیخ عبد الوهاب صانع اوقات گرامی شد بود و درینو الا از نوشته مومنی الیه معلوم
شد که که حالت بحریر از اماسعدی طالع و محوسات ایام خود با وصف استحقاق بنیگی حقوق وطن اری
سرگردان باوید افلاک است از انجا که ذات ستوده صفات چشمه کرم و حسان مست قطع نظر ازین کنیازان
فریخته پختن است او شسته با حالات بی سر و سامانی و کثرت احتیاج و استبدادش مقتضی آنست که بهر صورت
پروانه گذشت فرین بهر خاص بنیگان عالمی بنیک رو نوشته اعراض کرد و باطل آنشی بهر باشد حاصل شود
زود و صحت فرایند که در صورت ویررسی بسبب طغیانی بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بنیجاست
بعضی از ارکان کجری بقصر فی شده ضائع و خراب خواهد شد اگر چه و تحقیق به سبالغه و ابرام کلفت تمام است
زیرا که در انجا حطاط است بر فاجعاً انمشق رایگان آفاق میداند و فی الواقع کار کشانی مردم غیا منفذ
احوال هر یکانه بودن پیچیده رضیه آن که مفرای ذاتی است این مرتبه با نظر ام سطلاب جبهه مومنی الیه پروان
مخلص صبر ام مومن منت و حسان نمودست زیاده چه ابرام نماید رفقه ریاض انانی و اما مال حلیه محبت
مالا مال مشفق تحجان بر شحات سخا شین اینر و دو اجمال سر سبز و ریای با و کله شده کتانی یعنی معاوضه
بجست طراز متضمن نو گاه پشت و طلب پایو های این ضلع و حصول محبت شمول آور چون مخبر نو چیز است
و جمعیت مای سامی بود و خاثر اند و زلشاط و بجست گردید صورت انیت که مردم نو کری پیشه این ضلع
بسبب فواه سکسان تفاوت نشان جایجا نو کرده اند چه چکه تلاس نمود و از مردم سپاسی جز اگر که اعتبار را
شاید هم رسیده اکثری از قوم ارفال که پیشه سپاگری اختیار کرده اند و بجم خود از آنها معلوم بالفعل سیدیز
که از سادات یار همه است با مردم هم اسی کجی که هر واحد سپاهی جانشان و و مرکه رتبه نالست بذلیه
نیاز نامه مستفی خدمت سلسله محبت میشود نظر بنیجاست و شجاعت مهید و عزت دانست از اندا نشانده
تعالی و تقدیم که از مردم خدمت و جانشانی رسوخ و ارادت منقوش خاطر ارکان حضور خواسته ساخت
زیاده چه تصدیع دهد و در جواب مفاد و ضعیفی از آشنایان مردم تبه و تحفیم بهتر از جان من است
خطیر مسیه رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با پایو های براوری قاسم سبک با هم مفصل دریافت
گردید و حساسه بر آورد و بر طرفی مومنی الیه منقوش میرسد بنیجاست و او آنها داده و مشا از الیه هم از سکان سکونت
برسانند که بودن اینچنین شود و نشان که طرف به سبب ایکی سواران خیالی نامنا صبی بالفعل و در بار و سپهر

کسی احوال یکسوی بعضی خداوند نعمت نمیرساند و الا در سرکاری که هزاران یکسایان و محتاجان پرورش
می یابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود و حالا بهر صورت بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که
نظر بر یکسوی نموده و تیره پروری نماید عرضی در مقدمه دیگر بعضی می رساند تک پرورده و قیام
را در حالت پرالالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که مستگاری بنده از پادشاه نماید پس از
اسید و پرورش و پرورش آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و احوال مانده باو رب العباد -
خاتمه کتاب پرستور العمل و یو انیان شتلمه پانزده آیین آیین اقل
علامان و چو در بیان و تعلقات داران را در خلوت راه نمیدهد و مقرر کنند که سر دیوان حاضر میشده باشند و در
رعایا و عوالم که برای عرض حال بیایند آنها را و خلا و ملاراه داده بخود آشناسازد و در اظهار حاجت محتاج
توسط غیر می نباشد آیین و و هم بجا مانان قدغن نماید که هر سال و ده بده فراغ و ارتقاء و قلبه کوشش
رقبه دارند اگر رعایا بجال بپسند تمام کنند که هر یک بقدر استطاعت درازایا و تخم بریزی کوشند و
به نسبت سال گذشته افزونی فروعات بعمل آرند و از جنس اعلی بجنس اعلی میل نموده تا توانند زمین
لائق زرعیت افتاد گذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جنوب سعی مشکور
و استقامت و دلاسامی موفور بجا آورد و در باب و حسب متعدد رعایت لازم شناسند آیین سوم
یا مناسی پرگنتاکی نماید که هر سال بوجودات فروعات و ده بده آسامی و ارسیده تمام جمع را از
جزر می بجزای کفایت و خیر خواهی سرکار و فاقه بیت رعایا مشخص نموده و اول جمع را بلا اجمال بفرستد و الا
ارسال مینماید پسند آیین چهارم آنکه بقدر تشخیص تمام جمع که مقرر میشده باشد ویناب بکرویان و غیره
کند که تحصیل محصول فصل بر مجال شمع نموده بازخواست آن مطالب آن بعمل آرند و خود مقصد بهفته
خبر گرفته تاکی نماید که بذمه احدی از قضاة شعیب چیری باقی نگذارند و اگر احیانا از قضاة اول قلیلی موقوف
دشسته باشد تاکی بکشد و قضاة دوم بقصد حصول آورد و قضاة سوم در مال تمامی بی باقی نمایند آیین
پنجم آنکه باقی سنوات را قضاة مناسب بقدر طاقت و حالت عاقلان و اوده بکرویان تاکی ببلع نمایند
که موافق و عده تحصیل در آند و خود از سر انجام وصول آن خبر یاب پسند که از غفلت و مسامحه حال
تعویق نیست آیین ششم آنکه هرگاه که خود برای دریافت کیفیت پرگنتاکی برآید و در وجهی که وارد
شود صورت فروعات و ربع آن و دست طاعت قد جمع بنظر آورد و اگر در تعویق جمع بهر واحد حساب

کافی است که در این کتاب
در بیان و تعلقات داران
را در خلوت راه نمیدهد و مقرر
کنند که سر دیوان حاضر میشده
باشند و در رعایا و عوالم که
برای عرض حال بیایند آنها را و
خلا و ملاراه داده بخود آشناسازد
و در اظهار حاجت محتاج توسط
غیر می نباشد آیین و و هم بجا
مانان قدغن نماید که هر سال و
ده بده فراغ و ارتقاء و قلبه
کوشش رقبه دارند اگر رعایا
بجال بپسند تمام کنند که هر
یک بقدر استطاعت درازایا و تخم
بریزی کوشند و به نسبت سال
گذشته افزونی فروعات بعمل
آرند و از جنس اعلی بجنس اعلی
میل نموده تا توانند زمین لائق
زرعیت افتاد گذارند و اگر احدی
در فراهم آوردن کشاورزان از
اطراف و جنوب سعی مشکور و
استقامت و دلاسامی موفور بجا
آورد و در باب و حسب متعدد
رعایت لازم شناسند آیین سوم
یا مناسی پرگنتاکی نماید که هر
سال بوجودات فروعات و ده بده
آسامی و ارسیده تمام جمع را از
جزر می بجزای کفایت و خیر
خواهی سرکار و فاقه بیت رعایا
مشخص نموده و اول جمع را بلا
اجمال بفرستد و الا ارسال
مینماید پسند آیین چهارم
آنکه بقدر تشخیص تمام جمع
که مقرر میشده باشد ویناب
بکرویان و غیره کند که تحصیل
محصول فصل بر مجال شمع
نموده بازخواست آن مطالب آن
بعمل آرند و خود مقصد بهفته
خبر گرفته تاکی نماید که بذمه
احدی از قضاة شعیب چیری باقی
نگذارند و اگر احیانا از قضاة
اول قلیلی موقوف داشته باشد
تاکی بکشد و قضاة دوم بقصد
حصول آورد و قضاة سوم در مال
تمامی بی باقی نمایند آیین
پنجم آنکه باقی سنوات را قضاة
مناسب بقدر طاقت و حالت
عاقلان و اوده بکرویان تاکی
ببلع نمایند که موافق و عده
تحصیل در آند و خود از سر
انجام وصول آن خبر یاب پسند
که از غفلت و مسامحه حال
تعویق نیست آیین ششم آنکه
هرگاه که خود برای دریافت
کیفیت پرگنتاکی برآید و در
وجهی که وارد شود صورت
فروعات و ربع آن و دست
طاعت قد جمع بنظر آورد و
اگر در تعویق جمع بهر واحد
حساب

